

دارد؟ علت اختلاف کودکان در رشد زبان چیست؟

این سؤالات زمینه تحقیقات متعددی را فراهم کرده و نظریات متفاوتی درباره آنها داده شده است که هر کدام رویکرد خاصی دارند. در این مقاله ابتدا بعضی از نظریه‌هایی را که در مورد رشد و فراگیری زبان ارائه شده است مختصراً بیان کرده و سپس عواملی را که به نظر می‌رسد در پیشرفت زبان کودک می‌تواند مؤثر باشد ذکر می‌کنیم.

مریم مهروان

نظریه یادگیری

به اعتقاد رفتارگرایان به ویژه اسکینر زبان‌آموزی کودک بر همان اصولی استوار است که یادگیری او حاصل می‌شود. اسکینر همان‌طور که مکانیزم‌های «تقلید از الگو» و «تقویت (پاداش)» را در فراگیری و تغییر رفتارهای کودک مؤثر می‌داند زبان‌آموزی او را هم تحت تأثیر این دو عامل می‌داند. وی معتقد است کودک در جریان رشد خود به تولید صداهایی می‌پردازد که ممکن است به‌طور تصادفی شبیه کلماتی معنی‌دار باشد، کودک به خاطر این کار از طرف بزرگسالان تشویق می‌شود و این تقویت باعث می‌شود که آن کلمات را تکرار کند. و به تدریج که رشد می‌کند حرف زدن خود را با گفتار بزرگسالان شبیه می‌کند، زیرا که این رفتار

عوامل مؤثر بر رشد کلامی کودک

همه موجودات زنده در طول حیات خود همواره با مشکلاتی مواجه می‌گردند که ناگزیرند برای آنها راه‌حلی پیدا کنند. همچنین نیازهایی دارند که باید برآورده شود. به منظور رفع نیازها و تحقق خواسته‌هایشان ناچار به نحوی با هم‌نوعان خود ارتباط برقرار می‌کنند و از این رهگذر پایه‌های زندگی اجتماعی خود را نیز هموار می‌نمایند.

در بین موجودات زنده انسان به دلیل دستگاه صوتی پیشرفته‌اش از راه زبان رابطه ایجاد می‌کند. از طریق گفتار که صورت بالفعل زبان است، بشر خواستها و افکار و احساسات دیگران را می‌فهمد و افکار و خواسته‌های خود را منتقل می‌کند. پس زبان به عنوان یک عامل ارتباط اجتماعی برای انسان به‌شمار می‌رود و همیشه مورد توجه اندیشه‌وران بوده است. آنچه که بیش از همه در نظر محققان اهمیت داشته چگونگی رشد زبان در کودکان است. سؤالات فراوانی درباره این موضوع مطرح می‌شود از جمله: چه عواملی باعث رشد پیشرفت زبان در کودک می‌شود؟ آیا این عوامل درونی است یا بیرونی؟ مکانیزم‌های فطری در این میان چه نقشی دارند؟ آیا به رشد و توانایی‌های شناختی او بستگی



یاداش بیشتری را در پی خواهد داشت. یعنی زبان‌آموزی کودک همان‌گونه است که موش با فشردن اهرم غذا به دست می‌آورد. او همچنین معتقد است که هیچ مکانیزم پیچیده ذاتی یا ذهنی برای یادگیری زبان احتیاج نیست و تنها شرط لازم و کافی برای توجیه یادگیری زبان مشاهده منظم رویدادهای جهان خارج است که کودک را وادار به تولید صداهایی می‌کند.

از آنجایی که در نظریه یادگیری عامل مؤثر در رشد «تربیت» است، به همین جهت در مورد زبان‌آموزی هم بیشتر به عملکرد زبان می‌پردازد تا توانایی‌های زیربنایی کودک که او را قادر به فراگیری مهارت‌های کلامی می‌کند. این درست است که الگو و سرمشق و تقویت در زبان‌آموزی مؤثر است ولی نمی‌توانیم آن را تنها عامل تعیین کننده بدانیم.

نظریه نهادگرایی

نظریه نهادگرایی در فراگیری زبان به عوامل تعیین کننده فطری و زیستی زبان تأکید دارد یعنی برخلاف نظریه یادگیری به تأثیر «طبیعت» بیشتر معتقد است تا «تربیت».

«نوام چامسکی» زبان‌شناس امریکایی و از طرفداران این نظریه مدعی است که موجود انسان برای زبان‌آموزی از پیش برنامه‌ریزی شده و در او مکانیزم‌های مغزی ذاتی‌ای وجود دارد که مختص فراگیری زبان است. در کودک یک «طرح کلی» وجود دارد که وقتی در جریان رشد خود به مرحله معینی رسید آن را به کار می‌گیرد و «محیط زبانی» کودک تنها نقش یک «عامل محرک» را ایفا می‌کند.

به ادعای او فراگیری زبان تنها تقلید، تکرار و حفظ جملات اطرافیان نیست بلکه کودک با هدایت همان اصول کلی مربوط به ساخت زبان که جزو ذات اوست وقتی مقدمات ابتدایی زبان را فراگرفت و تعدادی واژه آموخت، با اطلاعات هر چند ناقصی که از محیط زبانی خود می‌گیرد قواعد محدودی را کشف و استخراج کرده و می‌تواند آن واژه‌ها را به شکل خلاق برای بیان مقصود خود به کار ببرد و به همین ترتیب به سرعت زبان خود را توسعه دهد.

نظریه شناختی

از نظر طرفداران این نظریه رشد زبان بستگی دارد به استعدادهای شناختی و پردازش اطلاعات که فطری هستند. آنان معتقدند که کودکان همه جوامع دارای توانایی‌ها و روشهایی در پردازش اطلاعات هستند که آنها را در آموختن زبان یاری می‌کند. در تأیید گفته خود به این مطلب اشاره می‌کنند که کودکان پیش از اینکه حتی اولین کلمه را بیان کنند دنیای پیرامون خود را تعبیر و تفسیر می‌کنند. دلیل دیگری که ارائه می‌دهند این است که کودکان ناشنوا هم بسیاری از اعمال شناختی را انجام می‌دهند هرچند که به طور کلی از لحاظ رشد زبانی عقب مانده هستند.

عوامل مؤثر در رشد زبان

عوامل متعددی در رشد کلامی کودک مؤثر است که هر کدام در جای خود اهمیت دارد، اما تأثیر همه آنها در رشد زبان یکسان نیست. بعضی از این عوامل را باید در اولویت دانست زیرا که بدون آنها سخن گفتن امکان‌پذیر نخواهد بود و برخی دیگر در مرتبه بعد جای دارند که تکلم را کند یا

سریع می‌کنند. در این قسمت به بعضی از این عوامل که اساسی‌تر به نظر می‌رسد اشاره می‌شود.

عوامل زیستی

از عناصر مهمی که در رشد کلام کودک تأثیر مهم دارد بیولوژیکی می‌باشد که عبارتند از:

۱- **رشد داخلی:** می‌دانیم که کودک مراحل رشد را به طور طبیعی طی می‌کند و در هر مرحله‌ای توانایی یا توانایی‌هایی را کسب می‌نماید. زبان‌آموزی هم از جمله توانایی‌هایی است که کودک در طی رشد خود به دست می‌آورد و عامل «رشد داخلی» در سخن گفتن بسیار تعیین کننده می‌باشد. اگر اختلالی در روند رشد کودک ایجاد شود، مسلماً سخن گفتن او نیز به تأخیر خواهد افتاد. یعنی همان گونه که هر یک از رفتارهای کودک مانند نشستن و راه رفتن مستلزم کسب توانایی‌های خاص خود می‌باشد که تا به مرحله معینی از رشد نرسد فاقد آن خواهد بود برای سخن گفتن نیز باید به مرحله‌ای از رشد برسد که توانایی‌های لازم را به دست آورده باشد.

۲- **دستگاه گویایی:** سلامت دستگاه گفتار یکی دیگر از عوامل مؤثر در زبان‌آموزی است. دستگاه گفتار شامل دیافراگم، شش‌ها، عضلات سینه، دهان، زبان، لبها و دندانها می‌باشد. برای این‌که بتوانیم سخن بگوییم لازم است که اعضای دستگاه تکلم سالم و تکامل یافته باشند و هر کدام از اعضا اگر دچار اختلال باشد اثرش در تکلم بروز خواهد کرد.

۳- **دستگاه عصبی مغز:** رشد عادی کلامی با هماهنگی دستگاه سیستم اعصاب



مرکزی و اعصاب حسی - حرکتی ارتباط مستقیم دارد. هرگونه تأخیر یا اختلال در رشد و تکامل و توجه در این مورد بلوغ هماهنگ دستگاه عصبی و دستگاه گویایی است یعنی کودک تا قبل از اینکه دندانهایش کامل شود و از نظر عصبی به بلوغ نرسد نمی‌تواند کلمات را کاملاً سلیس و صحیح ادا نماید.

۴- دستگاه شنوایی: بخش اعظم گویایی به وسیله کودک کسب شده و کنترل می‌شود. بخصوص شنیدن در این امر نقش بسیار حساسی را بر عهده دارد. برای رشد طبیعی تکلم در کودک، سه مرحله زیر باید صورت پذیرد:

(الف) گوش، توانایی دریافت صداهای متفاوت را داشته باشد.

(ب) صداهای دریافت شده توسط گوش به وسیله مغز تعبیر و تفسیر شود.

(ج) پس از آن‌که گوش صداها را دریافت کرد و مغز آنها را درک نمود، دستگاه تکلم قادر به عکس‌العمل خواهد بود.

می‌بینیم که دستگاه شنوایی از عناصر بسیار حساسی در تکلم می‌باشد چنانچه صدمه دیدن و اختلال در عمل هر یک از قسمت‌های گوش و اعصاب منتقل‌کننده صدا و مراکز عصبی مربوط به شنیدن در مغز اثراتی بر روی درک بیان فرد دارد. اختلال در گفتار و زبان مهمترین عارضه‌ای است که ناشنوایان به آن مبتلا هستند. در کودک ناشنوا ممکن است مراکز مغزی مربوط به زبان و دستگاه سالم باشد ولی به سبب کم شنوایی یا ناشنوایی این مراکز به تکامل نمی‌رسد و در نتیجه فرد نمی‌تواند شنیدن و گوش دادن، تکلم و زبان خود را توسعه دهد.

هوش

رشد تکلم رابطه مستقیمی با رشد هوش عمومی دارد. از روی رشد تکلم می‌توان به هوش سخن‌گو پی برد گرچه چامسکی مدعی است فراگیری زبان عمدتاً باید مستقل از هوش باشد. استعداد زبانی کودکان کم هوش چندان پایین‌تر از کودکان باهوش نیست. اما آزمایش‌هایی که روی



